

جایگاه حقوق سیاسی زنان در منشور حقوق شهروندی

دکتر محسن امامی قشلاق

استادیار گروه حقوق، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران.

m_emami63@yahoo.com

آرزو حسینیه* (نویسنده مسئول)

دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق عمومی، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران.

چکیده

حقوق سیاسی بیانگر این است که انسان بتواند در زندگی سیاسی-اجتماعی، کشور خود از راه انتخاب زمامداران، مقامات سیاسی شرکت جویند و یا در تصدی مشاغل سیاسی و اجتماعی کشور خود نایل آید یا در مجامع آزادانه، عقاید خود را به خوبی ابراز کند؛ از این رو منشور حقوق شهروندی نشان دهنده دغدغه دولت در آگاه سازی عمومی درباره حقوق شهروندی و نهادینه کردن احترام به حقوق بشر است. در این راستا یکی از مهم ترین محورهای منشور حقوق شهروندی مسأله حقوق زنان است. بر این اساس هدف از مقاله حاضر، بررسی و تحلیل میزان توجه به حقوق شهروندی زنان در قاموس منشور حقوق شهروندی می باشد. پژوهش فوق نشان دهنده این امر است که حقوق شهروندی زنان در منشور حقوق شهروندی در حد قابل قبولی مورد توجه قرار گرفته ولی با این حال نبود ضمانت اجرای مناسب از یک سو و برخی چالش های عملی و اجرایی از سوی دیگر حقوق زنان را در ایران با موانع جدی مواجه نموده است.

واژگان کلیدی: حقوق سیاسی، حقوق شهروندی، حقوق زنان، حقوق بشر، عدم تبعیض.

در نظم قانون اساسی ایران چند اصل راهبردی و چند نسل حقوقی تار و پود پیراهن شهروندی را بر قامت هر فرد شکل می دهد. اصول مدنظر عبارت از اصل تساوی قانونی شهروندان، اصل توزیع برابر آزادی ها و حقوق، اصل برابری در برخورداری از حمایت قانونی و اصل ممنوعیت تبعیض و لزوم رفع آن می باشد (در توضیح معنای این اصول، رک: مرکزالمیری، ۱۳۸۵: ۱۳۷-۱۶۸). نسل های حقوقی مورد نظر نیز مشتمل بر حقوق بنیادین، حقوق و آزادی های مدنی، حقوق قضائی و دادرسی منصفانه، حقوق و آزادی های سیاسی و مشارکتی، آزادی های اقتصادی و حقوق رفاهی و نهایتاً حقوق اجتماعی و فرهنگی می باشد (طباطبائی مؤتمن، ۱۳۸۸: ۳۹-۱۲۰).

اعلام تساوی حقوق شهروندان ایرانی بدون تبعیض از حیث رنگ و نژاد و زبان و مانند اینها (اصل ۱۹) ساعد وکیل، ۱۳۸۶: ۸۲ و هاشمی، ۱۳۸۶: ۱/۲۸۳؛ اعلام برخورداری همه ی شهروندان ایرانی از حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، یعنی ابعاد گوناگون حقوق شهروندی در تئوری های مختلف شهروندی، بدون تبعیض از لحاظ جنسیت (اصل ۲۰) (ساعد وکیل، ۱۳۸۶: ۸۳)؛ اعلام اصل بنیادین ممنوعیت تبعیض دل بخواهانه و لزوم رفع تبعیضات ناروا (بند ۲ اصل سوم) در این چارچوب بسیار اهمیت می یابند.

این "برخورداری" از "حمایت قانونی یکسان" و اعلام "تساوی" در حقوق فارغ از جنبه های ماهوی آن (ویژه، ۱۳۸۳: صص ۲۱۴-۲۵۴)، به لحاظ روش شناسی می تواند هم به استخراج یک اصل تفسیری در تعیین حدود و قلمرو سایر اصول قانون اساسی منجر شود و هم یک اصل راهبردی کلیدی را به عنوان چراغ روشنایی بخش پیش روی قانونگذاران عادی در مقام تصویب قانون و مقامات اجرایی در مقام اجرای قانون و نهایتاً قضات در مقام نظارت بر حسن اجرای قوانین و حل و فصل اختلافات مبتنی بر سلسله مراتب قوانین قرار می دهد. چنین تفسیر روش شناسانه ای از این اصول، افزون بر محتوای ماهوی آن بدیع می نماید و به ویژه در ارتباط با تجربه های زیستی گروه های مختلف شهروندان و مطالبات فردی و اجتماعی هر یک از آن ها کاربردپذیر می باشد.

اعلام حقوق بنیادین از جمله حق امنیت شهروندان و مصون بودن حیثیت، جان، مال، حقوق و مسکن و شغل شهروندان از تعرض بدون مجوز قانونی (اصل ۲۲) (ساعد وکیل، ۱۳۸۶: ۸۴-۸۵؛ طباطبائی موتمن، ۱۳۸۸: ۳۹-۴۷؛ هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۷۷-۲۸۷) می تواند تقریر کلیه حقوق و آزادی ها (به طور عام و از جمله زنان به طور خاص) به عنوان قاعده ای طلایی در قانون اساسی محسوب شود.

در بیان تفصیل بیشتر، از یک سو قانونگذار اساسی به شناسایی و تضمین حقوق و آزادی های مدنی شهروندان از جمله آزادی عقیده (اصل ۲۳)، آزادی تشکل (اصل ۲۶)، آزادی اجتماع (اصل ۲۷)، آزادی اقامت و آزادی رفت و آمد (اصل ۳۳)، آزادی دسترسی به دادگاه (اصل ۳۵)، آزادی هویت (اصل ۴۱) (ساعد وکیل، ۱۳۸۶: ۸۴-۸۹ و ۹۵-۹۷؛ طباطبائی موتمن، ۱۳۸۸: ۸۱-۱۱۹؛ هاشمی، ۱۳۸۶: ۳۲۲-۳۴۰) پرداخته است و از سویی دیگر حقوق قضائی و دسترسی به دادرسی منصفانه را صراحتاً برای همه ی شهروندان، اعم از زن و مرد اعلام داشته است که از جمله حق دادخواهی و دسترسی به دادگاه صالحه (اصل ۳۴)، حق بر امنیت شخصی (اصل ۲۲)، حق بر ممنوعیت تفتیش عقاید و عدم تعرض به شهروندان به صرف داشتن عقیده (اصل ۲۳)، حق بر مصون بودن حریم خصوصی شهروندان از هرگونه تعرض بدون مجوز قانونی (اصل ۲۵)، حق بر قانونی بودن فرایند کشف، تحقیق، تعقیب جرائم و رسیدگی به آن ها و حق بر شهروندان بر تضمینات دادرسی منصفانه و قانونی (اصل ۳۲)، حق دسترسی به وکیل در جریان فرایند قضائی (اصل ۳۵)، حق بر قانونی بودن جرم و مجازات (اصل ۳۶)، حق برخورداری از فرض قانونی برائت (اصل ۳۷)، حق بر ممنوعیت شکنجه و ممنوعیت اجبار به اقرار و شهادت و سوگند (اصل ۳۸)، حق بر ممنوعیت هتک حرمت و حیثیت فردی در جریان رسیدگی قضائی و اجرای حکم قضائی (اصل ۳۹) (ساعد وکیل، ۱۳۸۶: ۸۳-۸۷ و ۹۵-۹۷؛ هاشمی، ۱۳۸۶: ۲۹۰-۳۱۷) قابل اشاره است.

حقوق و آزادی های سیاسی و حق شهروندان بر مشارکت سیاسی نیز به عنوان نسل دیگری از حقوق شهروندی صورت بندی شده است. (هاشمی، ۱۳۸۶: ۳۸۶-۴۲۵) در این رابطه از جمله اعلام آزادی احزاب و جمعیت ها و آزادی شرکت یا عدم شرکت شهروندان در آن ها (اصل ۲۶)، آزادی نشریات و مطبوعات (اصل ۲۴)، اعلام آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی برای شهروندان بدون حمل سلاح (اصل ۲۷)، حق بر مشارکت در حاکمیت ملی (اصل ۵۶)، حق بر انتخابات و رای دادن (اصل ۵۸)، حق بر انتخاب کردن و انتخاب

شدن (اصول ۶۲ و ۱۱۴ و ۱۱۵)، حق بر اظهارنظر مستقیم در مسائل بسیار مهم (اصل ۵۹)، حق بر مشارکت در امور شوراها (اصل ۱۰۰) (عریضی و گل پرور، ۱۳۸۴: ۵۳-۷۴) را می توان در یک دسته بندی کلی قرار داد .

از سوی دیگر حقوق رفاهی و آزادیهای اقتصادی نیز به طرز فراگیر و یکسانی هم درباره ی زنان و مردان شناسایی و اعلام گردیده است . در این رابطه آزادی اشتغال به کار و حق بر شرایط مساوی برای احراز مشاغل توسط شهروندان (اصل ۲۸)، حق بر عدم بهره کشی و اجبار به کار (بند ۴ اصل ۴۳) (جار الهی ، ۱۳۷۱ : ۲۲۰-۲۰۱) ، حق بر مالکیت شخصی (اصل ۴۷) و حق بر مالکیت کسب و کار و آزادی فعالیت اقتصادی (اصل ۴۶)، حق بر کار شایسته و استانداردهای مربوط به ساعات کار و درآمد و... مطابق با حقوق کار (بندهای ۲ و ۳ اصل ۴۳)، حق بر عدم تبعیض در برخورداری از منابع طبیعی و استفاده از درآمدهای ملی (اصل ۴۸) (جوهری و دیگران ، ۱۳۸۹ : ۱۶۲-۱۴۳) (مجموعا در دسته ی آزادی های اقتصادی دسته بندی می شوند) (شیرودی ، ۱۳۸۵ : ۱۲۴-۱۵۸) و از جمله حق برخورداری از تأمین اجتماعی و دسترسی به امکانات بهداشتی (اصل ۲۹)، حق برخورداری از مسکن متناسب (اصل ۳۱)، حق بر برآورده شدن نیازهای اساسی و عدم محرومیت و فقر (اصل ۴۳)، حق بر رفع نیازهای اساسی و دسترسی به حداقل استانداردهای زندگی (بند ۱ اصل ۴۳)، حق دسترسی به حداقل استانداردهای درمانی ، بهداشتی و امکانت آموزشی (بندهای ۱ و ۲ اصل ۴۳) نیز مجموعا در دسته ی حقوق حمایت اجتماعی (رفاهی) پیکربندی می شوند .

نهایتا اعلام حقوق اجتماعی و فرهنگی شهروندان از جمله حقوق آموزشی مشتمل بر آموزش و پرورش رایگان و نیز حق بر دسترسی به تحصیلات عالی (اصل ۳۰) و حقوق فرهنگی مشتمل بر حق بر زبان و خط و فرهنگ رسمی و نیز قومی و محلی (اصل ۱۵) و حق بر زندگی اجتماعی مطابق باورهای فردی و فرهنگی (با قید ترتیبات مندرج در اصل های ۱۲، ۱۳ و ۱۴) و حق بر مشارکت در سرنوشت اجتماعی (اصل ۵۶) (سلطانی ، ۱۳۸۸ : ۵۱ / ۱۰۱-۱۰۹) به عنوان نسلی دیگر از حقوق شهروندی در منطق قانون اساسی قابل طرح بندی است .

به هر حال هدف از این تقریر فشرده از اصول بنیادی و نسل بندی حق ها و آزادی های شهروندی که به گمان ما سلول های مختلف و مولفه های ساختاری تئوری شهروندی قانون اساسی را تشکیل می دهند، مشخص کردن چشم اندازهای قانونی برای صورت بندی و پیکرسازی درست یک نظریه ی شهروندی مبتنی بر اصول قانون اساسی می باشد. اما آنچه بدیع می آید تلاش روش شناسانه برای درک خطوط ارتباط میان اصل های مختلف قانون اساسی و نیز دسته بندی های کاربردی از محتوای اصول و مهم تر داشتن یک نظریه شهروندی برای فهم و تحقق شهروندی مورد نظر قانون اساسی و نیز تفسیر محتوای اصول در سایه اصول راهبردی شهروندی مانند حمایت قانون و عدم تبعیض است .

۱. اختلاط تعهد شهروندی زنان در حقوق سیاسی در منشور حقوق شهروندی

نکته ی بسیار مهم در تحلیل درست نظام مطلوب تضمینات خاص و هم چنین نظام تضمینات عام پیش گفته این است که قانون اساسی به درستی بنیان حق ها را بر طبیعت و فطرت انسان ها قرار می دهد نه امتیازاتی که دولت به شهروندان در قبال انجام پاره ای « تکالیف عمومی » اعطاء می کند (طباطبائی موتمن، پیشین : ۳۵). به تعبیری با درک درست از قرارداد اجتماعی به عنوان بنیان شهروندی ، تصریح بر حقوق جنبه امضایی و شناسایی و رسمیت بخشیدن قانونی دارد نه جنبه ی تاسیسی و وضعی.

برای درک این موضوع مقایسه ی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با قانون اساسی کشورهای دیگر کاملاً راهگشا است . استقرای مقررات مندرج در بسیاری از قوانین اساسی نشان می دهد در مجموع بیشتر آنها ضمن تاکید بر اینکه تأمین حقوق و آزادی های شهروندان از وظایف آنان تفکیک ناپذیر است ، وظایف و تکالیف شهروندان را تفصیلاً بازنمایی کرده اند. در یک گزارش توصیفی می توان گفت مهم ترین این تکالیف و تعهدات شهروندی عبارت اند از: دفاع از میهن ، احترام به نظم عمومی ، رعایت قوانین و نظامات کشور، احترام به شئون ملی ، داشتن وجدان کار و رعایت انضباط ، مراقبت در حفظ اموال عمومی و خودداری از تضییع آن ، مراقبت در حفظ محیط زیست و ثروت های ملی و آثار تاریخی و آفریده های فرهنگی ، احترام به حقوق و منافع دیگران ، اهتمام در تربیت فرزندان مفید برای جامعه و انجام خدمات نظام وظیفه (طباطبائی مؤتمن ، ۱۳۸۸ : ۳۵-۳۴) .

در بعضی از نظام های قانون اساسی حتی برخورداری از تضمینات و سازوکارهای حمایتی مربوط به شناسایی، حمایت و تضمین حقوق و آزادی های شهروندی نیز منوط به پذیرش نظم پیش گفته و رعایت تکالیف و تعهدات قانونی فوق گردیده است. اما قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وظایف و تکالیف شهروندان را به عنوان نوعی «گرو کشی» .

برای اعطای حقوق و آزادی های اساسی به کار نگرفته است و در مقابل اصول متعددی که به بیان حقوق شهروندان می پردازند صرفاً در اصول ۸، ۴۰ و ۵۰ به نوعی تکالیفی را برای شهروندان مشخص می کند (ساعد وکیل، ۱۳۸۶: ۶۰-۶۳ و ۹۹ و ۱۲۸). البته همانند سنت های نظری عمده مربوط به شهروندی، در قانون اساسی یک طرز نگاه متوازن کننده در ارتباط با حقوق، تعهدات و مشارکت مندی به عنوان پایه های شهروندی قابل ردیابی است که باید برای تکمیل ماحث مربوط به حقوق و آزادی ها، خواه برای زنان و خواه برای مردان پیش چشم باشد. البته از نحوه ی تقریر و بیان این اصول می توان نتایجی گرفت که به ویژه در ارتباط با طرح حقوق و آزادی های زنان به مثابه شهروندان برابر اهمیت بسیاری دارد .

ابتدائاً در یک گزارش نظری فشرده می توان گفت در حال حاضر به لحاظ نظری بر سر این موضوع که شهروندی پدیده ای دو سویه است که در یک سوی آن حقوق و در سوی دیگر آن تکالیف قرار دارند و بین این دو رابطه ای متقابل بنیان دارد، توافق نظر وجود دارد (گری، ۱۳۸۱: ۲۶) به تعبیری برای رویکردهای مختلف شهروندی قابل قبول است که تاکید یگانه بر حقوق و تضعیف تکلیف و تعهد یا وظیفه به بی نظمی اجتماعی و هرج و مرج منجر می شود و هم چنین تاکید یگانه بر تکلیف و تعهد همراه با فراموشی حقوق می تواند به استبداد بیانجامد. طبیعتاً هرگونه افراط در حق خواهی یا تکلیف مداری باعث تضعیف وجه دیگر می شود (خلخالی، : ۷-۲۳) .

اما هنوز با وجود اتفاق نظر درباره ی دوسویه بودن شهروندی و ابتدای آن بر حق و تکلیف، در چند موضوع اساسی اختلاف نظرهای قابل توجهی وجود دارد که منجر به تمایز رویکردهای مختلف می شود. مهم ترین محورها به نحوی که در تفسیر قانون اساسی کار آیند عبارتند از: شدت تاکید بر حق یا تکلیف (قاسمی، ۱۳۸۶: ۳۰-۳۴) و به عبارتی اولویت حق یا تکلیف (قاسمی، : ۳۹-۰۵۴)، ماهیت حقوق و تکالیف ۴، گستره

ی حقوق و تکالیف (. لیست و همکاران، ۱۳۸۳: مدخل شهروندی، ۸۹ - ۱۵۰) ۵، مخاطبان حقوق و تکالیف

باید گفت قانون اساسی ایران در مقابل چالش های پیش گفته الگویی از شهروندی چند لایه را مبتنی بر حمایت گری متقابل حقوق و وظایف از یکدیگر ترتیب داده است . بر اساس این الگو شهروندی مفهومی پربارتر از ادعای استقلال فردی از طریق حقوق را به نمایش می گذارد. تاکید بر جنبه های جمع گرایانه شهروندی در این چشم انداز می تواند فرد را افزون بر حقوق از طریق تعهدات نیز آزاد کند. هرچند نمی توان به سادگی از منطق قانون اساسی تاکید بر حقوق را کنار گذاشت و یک اخلاق مسئولیت را جایگزین آن کرد، اما برای اینکه تئوری شهروندی قانون اساسی کاربرپذیر شود، باید حقوق و مسئولیت ها را متقابلا حمایت گر یکدیگر تلقی نمود. در تفسیر قانون اساسی ناگزیر نیستیم میان یک شهروندی مبتنی بر حقوق که از مسئولیت ها غفلت می کند و تاکید بر مسئولیت ها که حقوق افراد آسیب پذیر را تضعیف می کند یکی را انتخاب کنیم . لازم است رویکرد کل نگرانه تری داشته باشیم که به حقوق و مسئولیت ها نه به عنوان پدیده های ذاتا متعارض بلکه متقابلا حمایت کننده به یکدیگر بنگریم (براتعلی پور، ۱۳۸۳: ۲۶۰) .

این دیدگاه به ویژه به مسائل شهروندی زنان نیز قابل تسری است . لازم نیست طرح مطالبات زنان و خواسته های حقوقی آنها لزوما به عنوان تضعیف مسئولیت های آنها در محیط های اجتماعی مانند خانواده درک شود یا در مقابل تاکید بر مسئولیت ها و لزوم تعهد به رعایت هنجارهای اجتماعی را تا حد انکار حقوق و آزادی های زنانه رادیکال نمود. بهتر است با دقت و اندیشه ی کافی منطق قانون اساسی پی گرفته شود و از این زاویه به موازات تضمینات عام مرتبط با حق ها و آزادی های شهروندان ، اعم از زن و مرد تکالیف و تعهدات مشترک آن ها نیز بازنمایی شود تا جنبه های مسئولیتی شهروندی زنان هم درک شود .

۲. حدود قانون اساسی در حقوق سیاسی زنان به منظور احقاق حقوق شهروندی زن در منشور حقوق

شهروندی

شاید بتوان گفت از منظر ایجاد توازن میان حقوق و تعهدات شهروندی ، به ویژه اصول ۴۰ و ۵۰ قانون اساسی آشکارا لحن تکلیف مدار دارند . اصل چهلم به طرز شفاف بیانی می دارد «هیچ کس نمی تواند اعمال

حق خویش را وسیله ی اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد» لذا افراد، اعم از زن و مرد، تکالیف شهروندی مشخصی نسبت به عدم اضرار به غیر و تجاوز به منافع عموم حتی به بهانه ی اعمال حق خویش دارند .

اهمیت این اصل به لحاظ روش شناسانه به عنوان راهنمای عمل ، قانونگذاران عادی ، قانون گزاران اجرایی و قاضیان و ناظران بر قانونگذاری و قانون گذاری و نیز شهروندان به عنوان مکلفان اجرای قانون بسیار کلیدی است . به ویژه در مواردی که سنت های اجتماعی یا تاریخی یا قوانین عادی حق های ویژه ای را برای دسته ای خاص از شهروندان در نظر می گیرند، کاربرد این اصل رنگ و بوی بیشتری می گیرد. به طور مثال هرگاه قانونگذار به هر دلیلی حق های ممتازی را برای مردان در مقایسه با زنان در نظر گرفته باشد، کاربرد حق ها باید پاک دستانه و با حسن نیت و همراه با عدم سوءاستفاده از حق باشد. به نحوی که اضرار به زنان به عنوان شهروندان برابر ۷ را زمینه ساز نگردد یا اینکه به منافع عمومی و خیرها و فضیلت های جامعه مانند فضیلت رفع تبعیض های ناروا (بند ۹ اصل ۲)، فضیلت رفع استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی (بند ۶ اصل ۲)، فضیلت حمایت یکسان اجتماعی و تساوی در برابر قانون (اصل ۲۰)، فضیلت احیای حقوق مادی و معنوی زنان (اصل ۲۱) خدشه وارد نسازد .

محدود شدن مرزهای برخورداری و استیفاء از حقوق و آزادی های فردی به مرزهای حقوق و آزادی های سایر شهروندان ، حتی در حق محورترین سنت های شهروندی یعنی شهروندی لیبرال نیز مورد تایید است (فالکس ، ۱۳۸۱: ۹۱-۹۸). طبیعتاً اولین قید آزادی این است که آزادی هر کس به آزادی دیگران محدود می شود و به تعبیر دقیق تر در مرز آزادی دیگران متوقف می شود. این ایده ی اصلی قرارداد اجتماعی (به عنوان یکی از مبانی تئوریک هر قانون اساسی) است و دست کم به لحاظ نظری با ایده ی رضایت فردی موجه شده است .

هر فرد، اگر توقع دارد حقوق و آزادی هایش از سوی سایر شهروندان مورد احترام قرار گیرد، طبیعتاً باید به آزادی های دیگران و حقوق آن ها نیز متقابلاً احترام بگذارد. با دیگران آن گونه رفتار نماید که

خواهان آن است با خودش رفتار شود (طباطبائی موتمن ، : ۱۸۴-۱۸۷). این ایده ی اخلاقی ، یک قاعده ی متوازن کننده ی حقوقی هم هست که در ذیل حاکمیت قانون به لحاظ نظری قابل دفاع است .

هرکس باید حقوق دیگران را رعایت کند و در مقابل جامعه نیز تضمین می کند که حقوق و آزادی های متقابل و برابری برایش تضمین کند و جلوی موارد نقض را بگیرد یا آن را به نحوی جبران کند. این اساس هر نظام و نهادبندی قانونی مدرن است (پروین ، ۱۳۹۶ ، ۱۱۴)

در این زمینه اصل چهاردهم نیز، ضمن درک درست از اخلاقی بودن این اصل و توصیه به عمل "طبق اخلاق حسنه" با عبارت بندی حقوقی وظیفه کرده است که شهروندان ، و بلکه به طور عام تر مسلمانان به عنوان امت واحده ، "حقوق انسانی دیگران را رعایت کنند

هاشمی ، : ۱/ ۱۷۵- ۱۹۴). (درست است که دیگران مورد تصریح این اصل ، غیر مسلمانان هستند و این تکلیف تضمین خاصی برای حمایت از حقوق و آزادی های اقلیت ها (غیر اکثریت مسلمان) محسوب می شود، اما وقتی شهروندان تعهد دارند حقوق انسانی غیر مسلمانان را رعایت کنند، به طریق اولی این وظیفه را در قبال هم کیشان خودفراغ از جنیست ایشان ، نیز دارند و لذا تفسیر این اصل قانون اساسی باید در پیوند با صراحت اصل چهل صورت بندی شود (ساعد وکیل ، : ۷۳-۷۶). و زمینه ی مناسبی برای تفسیر جنسیتی از هر دو اصل فوق الذکر در کنار سایر تفاسیر موجود وجود دارد .

شهروندان نه تنها به طور سلبی نباید به حقوق دیگران (ولو به بهانه اعمال حق خود) لطمه وارد سازند، بلکه به طور ایجابی نیز باید حقوق انسانی دیگران را رعایت کنند. به نظر می رسد رویکرد حمایتی این اصول قانونی نیز موجه کننده ی تفسیر موسع عبارت "حقوق انسانی" به همه ی نسل های حقوق شهروندی به شرح فوق الذکر و عدم تحدید آن به صرف حقوق بنیادین باشد. عموم و اطلاق اصل نیز در کنار تاکید بر روح قانون اساسی و هدف خاص آن چنین تفسیری را تایید می کند و در راستای تفسیر حدود و صغور قوانین در تنظیم روابط مردان و زنان نیز بسیار کاربردپذیر است و دست کم تا زمانی که نابرابری هایی در قوانین وجود دارد، امکان تعدیل و تفسیر را فراهم می آورد .

هم چنین اصل هشتم نیز بیان داشته است که «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای است همگانی و متقابل به عهده ی مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت» (هاشمی، ۱/۲۳۵-۲۵۰). این اصل به خوبی می تواند مسئولیت پذیری شهروندان در نظام قانونی ایران را در قبال اجرای نظام حقوق شهروندی تبیین کند. از زاویه موضوع این پژوهش، کلیدواژه ی "دعوت به خیر" و تفسیر آن محل تامل است.

طبیعتاً خیرهای عمومی در ادبیات شهروندی با منافع عمومی و فضیلت های اجتماعی هم پوشانی دارد. برگردان خیرهای عمومی به مفاهیم حقوقی را نیز از جمله به همان پسندیدگی حاکمیت قانون، آزادی توأم با مسئولیت، برابری در مقابل قانون، حمایت قانونی برابر، ممنوعیت قانونی تبعیض (اصول ۱۹، ۲، ۳، ۲۰) و نیز فضیلت هایی چون احترام به کرامت انسانی زنان، اقدامات تبعیض مثبت در جهت حمایت از ایشان، عدم سوء استفاده از حقوق قانونی، تلاش برای تحقق آزادی توأم با کرامت زنان (اصول ۴۰، ۳، ۲ قانون اساسی) می توان برابر نهاد.

از این زاویه ترویج و تضمین مفاهیم مورد نظر قانون اساسی، خواه در قالب های پیش بینی شده قانون اساسی یعنی آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع باشد، خواه تلاش و بیان فردی زنان باشد یا جنبش ها و حرکت های اجتماعی آنان، نه تنها به لحاظ منطق حق مدار قانون اساسی قابل دفاع است، بلکه از زاویه وظایف قانونی و وظایف همگانی و متقابل به عهده ی مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت می باشد (برای دیدن سایر تفاسیر، رک؛ فاطمی نیا، ۱۳۸۶: ۱۳۳-۱۳۷).

۳. استقرار حاکمیت قانون در حقوق سیاسی زنان در منشور حقوق شهروندی

افزون بر دو اصل مذکور، در اغلب اصول مربوط به فصل «حقوق ملت» استیفای حقوق و آزادی های اساسی شهروندان، خواه زنان و خواه مردان، منوط به رعایت موازین قانونی شده است که می توان از آن ها تکلیف عمومی شهروندان به رعایت قانون را در قبال برخورداری از حقوق شهروندان استخراج نمود. این نکته ی ظاهراً ساده در تفسیر معنا و مفهوم و قلمرو و جغرافیای حقوق شهروندی طبق قانون اساسی، به ویژه در تفسیر موقعیت شهروندی زنان اهمیتی تعیین کننده دارد.

قانون اساسی هیچ اصل کلی و عامی را به حاکمیت قانون و تکلیف عام شهروندان به رعایت قانون اختصاص نداده است (طباطبائی موتمن،: ۳۵). در حالی که مولفان قانون اساسی به شاخه ها و انشعاب های حاکمیت قانون کاملاً توجه داشته اند و اصول جداگانه ای را به تساوی حمایت قانونی (اصل ۲۰)، قانونی بودن جرم و مجازات (اصل ۳۶)، قانونی بودن جریان کشف، تحقیق، تعقیب و رسیدگی پیرامون جرائم (اصل ۳۲)، رعایت فرض قانونی برائت نسبت به شهروندان (اصل ۳۷) اختصاص داده اند (هاشمی، ۱۳۸۳: ۱۴۳-۲۲۷)، در چنین وضعی بعید می رسد که از اهمیت اعلام تکلیف شهروندان به رعایت قانون غافل بوده باشند.

ادعای این مقاله چنین است که قانونگذاران از این مهم غفلت نکرده اند، بلکه بالعکس با درک دقیق از ماهیت متنوع و گوناگون تکالیف و تعهدات متوازن کننده و متناظر با نسل های گوناگون حقوق و آزادی های شهروندی به شرح پیش گفته قائل به تفصیل شده اند و در ذیل اعلام و شناسایی هر حق به تحدید و مرزبندی آن با تعهدات قانونی و اختصاراً با قید عبارت "طبق قانون" پرداخته اند. این تفسیر کاملاً متفاوت از درک رایج از عبارت "طبق قانون" در تفسیر اصول مربوط به فصل حقوق ملت است.

گمان شده است شناسایی و تعیین و تحدید قلمرو و دامنه حقوق مندرج در قانون اساسی به قانون عادی ارجاع شده است (طباطبائی موتمن،: ۲۹). در حالی که چنین درکی علاوه بر اینکه شناور کردن قانون اساسی و ابهام و گنگی آن را زمینه می کند، با سلسله مراتب قانونی و هدف قانون اساسی از تضمین حق های بنیادین و دور نمودن آن از قلمرو اراده دل بخواهی قانونگذاران و قانونگذاران در گذر زمان نیز در تعارض است.

مخاطب عبارت بندی های مشابه "طبق قانون" در اصول مزبور، شهروندان هستند و اینکه تعهدات و تکالیف متناظر با هر حق که طبق قانون برای آن ها تدارک دیده می شود (و به اندازه ی اصل و ذات خود حقوق مهم نبوده تا به تفصیل در متن قانون اساسی بیاید) مشخص شود و گرنه مساله ی حد و مرزهای حقوق و تحدیداتی که می توان برای هر حق قائل شد و از آن در ادبیات تازه تر حقوقی به "کیفیت قانون" یاد می شود، مساله ای کاملاً حل شده در قانون اساسی است. اینگونه نیست که قانون اساسی در ذیل فصل حقوق ملت صرفاً کلی گویی و شعار سیاسی داده باشد یا ویتترین زیبایی تدارک دیده باشد و بعداً امکان

داشته باشد در ذیل قوانین عادی هر تحدید و تضییقی را برای حق ها و آزادی های شهروندی پدید آورد و صرفاً استناد کرد خود قانون اساسی اعلام کرده این حقوق طبق قانون تعیین می شود. این ارجاع نادرست است؛ مخاطب عبارت بندی های مشابه "طبق قانون" در این اصول شهروندان هستند و یادآوری تناظر حقوق و تعهدات به آنها مدنظر است و تکلیف کیفیت قانونگذاری و این نکته بنیادین که باید حقوق اساسی مردم از دستبرد اراده ی فرمانروایان دور باشد و اصلاً قانون اساسی برای توثیق و تثبیت همین حقوق نوشته شده (قاضی، ۱۳۸۷: ۲۶) کاملاً روشن است.

حتی خود این حقوق اصول راهبردی و چراغ های روشنایی بخشی هستند که باید همواره پیش چشم قانونگذاران عادی باشند تا میزان، قلمرو، مشروعیت و کیفیت قانونگذاری را مشخص کنند، نه اینکه بالعکس قلمرو مشروعیت و کیفیت این حقوق اساسی بازیچه و تحت تاثیر قوانین عادی باشد.

در این ارتباط همیشه باید ذیل اصل نهم قانون اساسی را پیش چشم داشت که «هیچ مقامی حق ندارد... آزادی های مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.

هاشمی، ۱۳۸۶: ۱ / ۲۲۱-۲۳۴). ذره ای نمی توان شک کرد که حقوق تضمین شده در قانون اساسی هم با ملاک های نظام حقوقی (سر سلسله و راس هرم قانونی) و هم با ملاک های دینی (خواه مبانی دینی خواه تایید رهبری دینی و مردم) مشروع هستند (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۸۵-۱۸۶) و یکی از مرزهای قانونگذاری عادی، احترام و عدم سلب دل بخواهانه ی این آزادی های مشروع است.

تصریح اصل هفتاد و دوم که در مقام تعیین قلمرو اختیارات قانونگذاری عادی مجلس شورای اسلامی آشکار می نماید علاوه بر اصول و احکام مذهب رسمی کشور، «مجلس نمی تواند قانونی وضع کند که با قانون اساسی مغایرت داشته باشد» نیز در همین زمین باید فهمیده شود (ساعد و کیل، ۲۸۸). بی شک در چشم انداز این اصل، فصل سوم قانون اساسی و نیز مقدمه ی آن (به عنوان بخش هایی که از نظر تضمین حقوق شهروندی به ویژه تثبیت موقعیت حقوقی برابر شهروندی زنان اهمیت دارند) خط کش و چارچوب و راهنمای عمل قانونگذاران عادی محسوب می گردند.

این تفسیر رهایی بخش هم تکلیف شیوه‌ی اندراج تعهد عمومی شهروندان به رعایت قانون را مشخص می‌کند که از اصول پایه‌ای هر قانون اساسی است (و نمی‌توان باور کرد مولفان قانون اساسی ما به آن بی‌تفاوت بوده‌اند) و نیز عنصر اساسی متوازن‌کننده‌ی هر نظریه‌ی شهروندی در ذیل هر قانون اساسی است و هم متقابلاً کیفیت حفظ حقوق شهروندی و تضمین‌های اساسی و پایه‌ای قانون اساسی (آرلت هیمن - دوا، ۱۳۸۲: ۱۶ - ۱۹) را در هر نظام قانونی و نهادبندی حقوقی مشخص می‌کند و مساله‌ی اساسی مشروعیت قانون را به نحوی که ذیل عنوان "کیفیت قانون" اخیراً در نظام‌های حقوقی پیشرفته طرح شده است (طباطبائی موتمن، ۱۳۸۸: ۲۰۰-۲۰۱)، پوشش می‌دهد. هم‌چنین این تفسیر، خطر هرگونه قانونگذاری عادی ارتجاعی یا محافظه‌کارانه را از بین می‌برد که مخالف با رویکرد حق محور قانون اساسی و مغایر با آموزه‌های اساسی آن در خصوص اعلام تساوی حقوق و آزادی‌ها (اصل ۲۰ و ۱۹)، تساوی در برابر قانون (اصل ۲۰)، ممنوعیت تبعیض ناروا (اصل ۳)، احقاق حقوق مادی و معنوی زنان (اصل ۲۱) باشد.

۴. چالش‌های حقوق سیاسی زنان در منشور حقوق شهروندی

از نظریه‌ی کلاسیک جمهوری خواهانه‌ی یونان باستان پیرامون شهروندی، در حال حاضر، دو سنت نظریه‌ی سیاسی در دو سر یک پیوستار مطرح‌اند: سنت لیبرالیستی و سنت اجتماع‌گرایانه. این سنت‌ها، هر دو، به احترام به قانون - در درجات و شکل‌های مختلف - تأکید داشته‌اند آن را به نحوی هنجارین ضامن حفظ نظم عمومی می‌دانند. جدای از این هنجار تا حدی مشترک، هر کدام از این دو سنت دارای اولویت‌های هنجاری متفاوتی برای نقش شهروندی درون خود هستند.

نظریه‌های لیبرالیستی پیرامون شهروندی در ابتدای دوران مدرن مطرح شدند. این نظریه‌ها با توجه به سابقه‌ی دولت‌های خودکامه و با اطمینانی که به حقوق فردی انسان داشتند شهروندی را در مقابل ایده‌ی دولت مفهوم‌سازی نمودند. شهروندی از منظری لیبرالیستی پیش از هر چیز با برابری حقوقی گره خورده است. ریشه‌ی این برابری به طور نخست در اندیشه‌های هابز - گرچه در قالب برابری در امر شر - نمایان شد (فالكس، ۱۳۸۱: ۳۷-۳۵). از دو شاخه‌ی نئولیبرالیسم و لیبرالیسم سیاسی این سنت، مورد دوم تأثیر جدی‌تری در مورد هنجارهای نقش شهروندی مدرن و آنچه شهروند خوب باید انجام دهد داشته است. "لیبرالیسم سیاسی بر شکل‌گیری رویه‌هایی تمرکز دارد

که تأمل فراگیر و بی طرفانه پیرامون سیاست و حکومت را تضمین می‌کند. یکی از اصلی‌ترین ارزش‌های مورد بحث در این گفتمان پیرامون شهروندی مفهوم استقلال است. طرد ساختارهای حکومتی، اقتدار و کنترل - از حکومت سلطنتی، اقتصاد فئودالی و کلیسای کاتولیک تا دیگر نهادهای اقتدار - از سرچشمه‌های تاریخی لیبرالیسم است. از این جهت لیبرال‌ها خواهان تفکر انتقادی شهروندان هستند". آن‌ها به درستی ماهیت مادی دولت و امکان دست‌اندازی آن به حوزه‌های مختلف زندگی شهروندان را نشان داده اظهار می‌کنند که دولت یکی از بازیگران عرصه قدرت و به واقع قویترین بازیگر این عرصه است؛ چرا که امکان استفاده مشروع از زور را نیز داراست. لذا شهروندان موظف به هوشیاری سیاسی - اجتماعی دائمی و نظارت بر عملکرد دولت، انتقاد و اعتراض هستند. (مختاری و همکاران، ۱۳۹۶، ۱۱۵)

به‌طور کلی لیبرالیسم دارای دو هنجار رفتاری اساسی برای تحقق شهروندی است. یکی از دو هنجار بنیادین در این گفتمان، چنان‌که اشاره شد، آزادی از استبداد هر گونه اقتدار است و دیگری اعتقاد به هنجارهای شورایی - مذاکره، مخالفت و ساخت توافق عمومی با اعتقاد به برابری همگانی - است که برای جوامع دموکراتیک ضروری است. مورد اخیر به ویژه در نظریه دموکراسی شورایی مورد توجه است. دموکرات‌های شورایی خواستار آنند که شهروندان با یکدیگر پیرامون مشکلات عمومی صحبت کنند. برای این کار آن‌ها می‌باید بتوانند در مباحثه دیگران را متقاعد کنند نه فقط اینکه بر ادعاهای خود پای بفشارند. برخورداری از حقوق برابر و تن دادن به این برابری، در بدو امر به برقراری این گفتگو کمک شایانی می‌کند. به این ترتیب هنجارهای مدنی لیبرال عبارتند از استقلال، پرورش دادن نگرش انتقادی، ذهن باز، ظرفیت تشخیص دادن و احترام گذاشتن به حقوق دیگران و تمایل به درگیری در گفتمان عمومی (Michael H, 1999, p112-126)

در مقابل انگاره هنجارینی که در نظریه‌های لیبرالیستی برای شهروندی ساخته شده است، نظریه‌های اجتماع‌گرایانه نیز تصویری از نقش شهروندی ارائه داده‌اند. ناکارایی نظام‌های دموکراتیک در تشویق شهروندان به استفاده عملی از حقوق شهروندی و مشارکت فعال در حیات سیاسی و اجتماعی جوامعشان، بحران دولت‌های رفاهی در حل یک تنه مسائل اجتماعی، و ناتوانی نظریه‌های لیبرالیستی در ایجاد حس تعلق به جامعه باعث احیای سنت جمهوری خواهانه و اجتماع‌گرایی از چند دهه گذشته به این سو شده است. اولدفیلد، به عنوان نظریه پرداز جمهوری خواهی مدرن، عنوان می‌کند که متفکران لیبرال با تأکید بر حقوق فردی به جای مسئولیت‌ها، اهمیت وظایف

شهروندی به‌ویژه وظیفه مشارکت سیاسی را کم‌رنگ کرده‌اند. به نظر اولدفیلد، حقوق لازمه موقعیت شهروندی است اما شرط کافی آن نیست. چرا که افراد از خلال انجام وظایف مربوط به عمل شهروندی است که اصولاً تبدیل به شهروند می‌شوند. افزون بر این او عنوان می‌کند که درگیر شدن در عمل شهروندی به معنای واقعی کلمه برابر است با شهروند نبودن. از این منظر شهروندی را باید به جای جایگاه و منزلت، به عنوان عمل یا فعالیتی دید که باید با درگیری در گستره وسیع مشارکتی جایگزین دموکراسی نمایندگی شود (Michael H, 1999, p112)

(126)

مرکز ثقل هنجاری نظریه‌های جمهوری خواهانه مفهوم فضیلت مدنی است. فضیلت مدنی در این ادبیات نوع خاصی از هنجارهای شهروندی است که خود را در قالب تأکید بر مشارکت همگانی برای فعالیت‌های حکومتی یا جمعی (از رأی دادن تا شرکت در احزاب سیاسی و فعالیت‌های مدرن) نشان می‌دهد (نایت و هارنیش، ۲۰۰۶: ۶۵۷) و برآمده از تعلقی عمیق به کشور و ملت است. البته برای محققان معاصر این نظریه که بر مشارکت در اجتماع سیاسی تأکید دارند، اجتماع سیاسی تنها اشاره به حکومت و یا دولت ندارد بلکه همکاری با جامعه مدنی به عنوان حوزه غیر خصوصی شده عمل جمعی که داوطلبانه است و پایه‌ای برای نقد زیاده‌روی‌های هم دولت و هم بازار محسوب می‌شود را نیز شامل شده است شهروندان در این الگو فقط حق مشارکت عمومی ندارند بلکه از آن‌ها انتظار می‌رود که به خاطر خود و جامعه‌شان بسیار فعالانه عمل کنند.

در حال حاضر و در امتداد رونق نظریه‌های ترکیبی، نظر بر این است که الگوی هنجارین نقش شهروندی را باید جایی در میانه این پیوستار و در قالب ترکیب هنجارهای این دو سنت نظری جست‌وجو کرد. به این ترتیب همان طور که آلموند و وربا مدل شهروندی را با اختلاط دو عنصر متفاوت و تا حدی متناقض تعریف کرده‌اند می‌توان گفت که برای رسیدن به شرایط لازم برای سیاست دموکراتیک شهروندان باید به لحاظ سیاسی علاقمند، فعال، خودآگاه و انتقادگرا باشند، اما در همان زمان باید وفادار و متعهد و مشارکت‌جو نیز باشند. در عین این که مسئولان سیاسی نیازمند اعتبار برای اجرای وظایفشان جهت اتخاذ تصمیمات مقتدرانه هستند، اما از طرف دیگر اگر مردم تنها وفاداری و اطاعت پیشه کنند به جای آنکه شهروندانی خودآگاه و منتقد باشند میزان ریسک سوء استفاده از قدرت سیاسی بالا می‌رود. لذا علاوه بر وفاداری فعالیت مدنی جهت واری کردن دموکراتیک و مؤثر قدرت نیز ضرورتی متداوم است.

سابقه مطالعه جامعه‌شناختی شهروندی به کار تی.اچ. مارشال ارجاع داده می‌شود. او شهروندی را به مثابه منزلت اعطا شده به اعضای کامل جامعه تعریف کرد که تمام افراد دارای این منزلت با توجه به حقوق و وظایف‌شان با هم برابرند (نایت و هارنیش، ۲۰۰۶: ۶۵۴). مارشال عمدتاً به بررسی روند تکامل تاریخی منزلت شهروندی از طریق حصول انواع سه‌گانه حقوق شهروندی در انگلستان پرداخت. به این ترتیب برای مارشال به عنوان آغازگر نگاه جامعه‌شناختی به شهروندی، بیش از هر چیز نحوه تحقق شهروندی به مثابه یک منزلت اعطا شده در بستر دولت - ملت حائز اهمیت بود. با این وجود اگر بخواهیم نگاهی هنجاری به مباحث وی داشته باشیم هنجار مرکزی نقش شهروندی مدرن که لازمه تحقق منزلت مزبور است، را از نظر مارشال می‌توان در مفهوم شمول و پذیرش جایگاه برابر برای تمامی شهروندان خلاصه نمود. بر گستره این برابری منزلتی که برای مارشال در قالب ابعاد مدنی، سیاسی و اجتماعی تعریف شده بود به تدریج و در نظریه‌های متأخر شهروندی - نظریه‌های چندفرهنگی و نظریه‌های فمینیستی - با تأکید بر برابری فرهنگی و جنسیتی افزوده شده است. و بر نیز، ضمن تأکید بر وظیفه خدمت کردن و سربازی وطن به عنوان یک هنجار مرکزی، بر برابری شهروندی در دنیای مدرن تأکید داشت. به‌ویژه برابری سیاسی که در قالب حق رأی و همکاری با احزاب خود را نشان می‌دهد.

ترنر، نظریه پرداز متأخر شهروندی، کار خود را با این نقد بر مارشال آغاز می‌کند که مدل تکاملی وی، با تمرکز بر منزلت شهروندی، روندی صلح‌آمیز و آرام تا تحقق شهروندی را تصویر می‌کند و در دیدن مفهوم نزاع اجتماعی به عنوان موتور محرکه شهروندی ناتوان بوده است و به همین دلیل، نتوانسته تفاوت بین شهروندی فعال و منفعل را که از شکل روابط فرد و دولت برآمده است ببیند. از دید ترنر، کسب حقوق شهروندی و شهروند شدن به نوعی مبتنی بر تضاد اجتماعی هم هست. چون این امر در حمایت از خواست بازتوزیع برای ناراضیان قرار دارد در حال حاضر مفهوم مدرن شهروندی به مثابه منزلتی تحت اقتدار دولت مورد تردید قرار گرفته و توسعه شهروندی با بحث‌های مربوط به شمول از خلال مطالبه آن به واسطه نزاع‌های اجتماعی سیاسی و مطالبه بازتوزیع منابع گره خورده است. به این ترتیب به جای درک شهروندی از خلال مفهوم حقوقی آن بحث بازشناسی سیاسی اجتماعی و بازتوزیع اقتصادی اهمیت یافته است.

تعریف ترنر از شهروندی واجد خصوصیات جدیدی است. از نظر او شهروندی را می‌توان به عنوان مجموعه اعمالی (حقوقی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) تعریف کرد که فرد را در جایگاه عضو توانای جامعه قرار می‌دهند؛ اعمالی که نتیجتاً به جریان منابع به سوی افراد و گروه‌ها شکل می‌دهند. ابعاد مهم این تعریف عبارتند از:

۱. تقویت ایده اعمال برای اجتناب از تعریف حقوقی و دولتی شهروندی، به عنوان صرفاً مجموعه‌ای از حقوق و مسئولیت‌ها، مهم به نظر می‌رسد. واژه عمل به ما در فهم ساخت اجتماعی پویای شهروندی، که در طول تاریخ به مثابه نتیجه مبارزات سیاسی تغییر کرده است کمک می‌کند. بنابراین مفهوم عمل اجتماعی بر آن است که با ظرافت به ایده شهروندی به مثابه مفهومی جامعه شناختی و نه حقوقی یا سیاسی بپردازد.

۲. این تعریف از شهروندی، آن را در مقابل مفاهیم نابرابری، تفاوت‌های قدرت و طبقه اجتماعی می‌نشانند. چرا که شهروندی ضرورتاً و لزوماً با مسئله توزیع نابرابر منابع در جامعه احاطه شده است.

به این ترتیب می‌بینیم که ترنر با وارد کردن ابعاد فعال و منفعل شهروندی در نظریه خود و اهمیت نزاع‌ها و جنبش‌های اجتماعی در کسب حقوق شهروندی، پروسه فعالیت و اعمال اجتماعی منتهی شونده به شهروندی را نیز در مجموعه اعمال و مسئولیت‌های شهروندی گنجانیده است. از این منظر می‌توان از وجود هنجارهای شهروندی پیش از به رسمیت شناخته شدن منزلت شهروندی سخن گفت و حتی آن را در رابطه‌ای دیالکتیکی موجد شکل‌گیری شهروندی دانست.

شهروندی برای پارسونز، نیز در امتداد رویکرد مارشال، فرایند تکاملی شمول است که در دنیای امروز از آن گریزی نیست او شهروندی را از خلال مفاهیم عضویت و شمول در راستای همبستگی اجتماعی درک کرده است. اهمیت ویژه‌ای که پارسونز به شهروندی می‌داد ناشی از این واقعیت بود که او تصور می‌کرد در جوامع دموکراتیک شهروندی به معیار اصلی همبستگی ملی تبدیل می‌شود. مفهوم شهروندی از دیدگاه پارسونز عضویت کامل در آن چیزی است که او آن را اجتماع جامعگی می‌نامد. اجتماع جامعگی مجموعه‌ای از شبکه‌های وفاداری اشتراکی و جامعیت‌های در هم نفوذ کرده است؛ یک نظام که واحدهایش به رغم تفاوت‌های کارکردی‌شان صورت‌بندی شده‌اند... نظام هنجاری‌ای که این وفاداری‌ها را تنظیم می‌کند، بنابراین، باید روی همبسته‌کردن حقوق و مسئولیت‌های مجموعه‌های گوناگون کار کند پارسونز در عین تأیید دستاوردهای ویژه شهروندی و دموکراسی

در آمریکا استدلال می‌کرد که همان‌طور که منزلت شهروندی قابل دست‌یابی است قابل از دست رفتن نیز هست. شهروند درجه دو در طول تاریخ وجود داشته، با تلاش از بین رفته و دوباره به وجود آمده است در این زمینه پارسونز به‌ویژه در مقاله‌ای درباره جنبش حقوق مدنی چارچوب نظری کلی خود را در مورد چگونگی تنزل آمریکائیان آفریقایی تبار به منزلت شهروندان درجه دوم و جنبش حقوق مدنی به کار بست. او با توجه به اهمیتی که به نقش اندیشه‌ها در پیش برد یا جلوگیری از دگرگونی می‌داد پاسخ خود پیرامون دلیل این امر را بر محور ارزش‌های فرهنگی قرار داد از این منظر، شکل‌گیری عملی و کامل منزلت شهروندی در جامعه بسته به درونی‌شدن ارزش‌ها و هنجارهای خاص شمول‌گرایانه و برابری‌خواهانه و کثرت‌گرایانه در همه شهروندان آن جامعه است.

آرنت و هابرماس با بحث از دموکراسی شورایی و شهروندی فعال بر هنجارهای خاصی از شهروندی تأکید نموده‌اند که خود را در قلمرو یا سپهر عمومی نشان می‌دهند. قلمرو عمومی، در نظر آرنت، از رابطه انسان با انسان حکایت دارد که در شرایطی برابر، مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و آرنت آن فعالیت انسانی را که در این قلمرو جریان پیدا می‌کند عمل (پراکسیس) می‌خواند که به‌ویژه صورت گفتار به خود گرفته پیرامون امور عمومی نظیر حفظ حقوق انسان‌ها اعمال می‌شود. در نظر آرنت نیز شهروندی در معنای هنجارین کلمه، مفهومی در رابطه با عمل کردن است او به شهروندی فعال به مثابه بدیلی در برابر توتالیتاریسم نگاه می‌کند. اگر مفهومی که آرنت از سیاست ارائه می‌کند ناشی از عمل جمعی افرادی عمل‌کننده و فعال باشد، پس چنین مفهومی در حقیقت بر انگاره شهروند فعال مبتنی است؛ یعنی بر ارزش و اهمیت درآمیزی مدنی و گفتگوی جمعی در مورد همه امور که بر جماعت سیاسی تأثیر می‌گذارد (پدرام، ۱۳۸۸: ۷۰). از این منظر نظریه او پیرامون شهروندی فعال را به نوعی می‌توان در امتداد نظریه‌های جمهوری خواهانه قرار داد که با معیار قرار دادن یونان باستان و شهروندی آتنی بر فضیلت مشارکت مدنی پای می‌فشارند. از همین منظر است که از نظر آرنت "سیاست به عنوان هدف و نه وسیله یک هستی جمعی برای ظهور فضیلت در انسان مطرح می‌شود.

آرنت استدلال می‌کند که نمایندگی و حق رأی اگر با ایجاد فضایی همراه نباشد که مردم در آن بتوانند درگیر ابراز نظر، مباحثه و تصمیم‌گیری شوند تنها باعث جایگزینی سیاست‌مداران حرفه‌ای با مشارکت شهروندان می‌شود و مردم را در اشتغالات روزمره خود به خواب می‌برد به عقیده آرنت حذف سازمان‌ها و شبکه‌های واسط نظیر احزاب، به عنوان محلی برای گفت‌وگو و کنش سیاسی فراتر از رأی دادن، به توده‌ای شدن کامل جامعه می‌انجامد.

از نظر او توده‌ها، این افراد تک افتاده‌ای که هیچ هدف مشترک و هیچ پیوند اجتماعی با یکدیگر ندارند، عامل اصلی تحقق توتالیتراریسم اند. در جامعه توده‌ای مردم دیگر با هم پیوندهای اجتماعی برقرار نمی‌کنند و تکلیفی اجتماعی برای خودشان قائل نمی‌شوند. چنین مردمانی از نظر سیاسی خنثی هستند چون هیچ پیوندی با اعضای هیچ گروهی ندارند به این ترتیب این افراد به معنای واقعی کلمه ناشهروند هستند؛ پدیده‌ای که نه تنها شهروند نیست بلکه در مقابل شهروندی معنا پیدا می‌کند. پس شهروندان باید به نحوی هنجاری به تلاش برای زنده نگه داشتن احزاب نیز برای مقاومت در برابر توتالیتراریسم قائل باشند.

در الگوی نظری هابرماس نیز نقش اجتماعی شهروندی در ارتباط با سپهر عمومی و جامعه مدنی و البته کنش ارتباطی ترسیم شده است. در نزد او اعضای جامعه مدرن صرفاً در بافت سپهر عمومی و جامعه مدنی از نقش شهروندی برخوردارند و نظر پارسونز را پیرامون نقش مرکزی ارزش‌ها و هنجارها در یگانگی اجتماعی می‌پذیرد و آن را در بسط هنجار کنش ارتباطی به کار می‌گیرد برای هابرماس در اساس فقط یک هنجار الزام‌آور فراگیر وجود دارد و آن هنجار کنش ارتباطی است. هنجار هابرماسی «عمل ارتباطی» ما را ملزم می‌کند به وسیله کنش ارتباطی در سپهر عمومی از ارزش‌های خود دفاع کنیم ... و بپذیریم که فقط ارزش‌هایی که از چنین دفاعی موفق درآیند مشروعیت دارند برابری، گفت‌وگو، استدلال و استفاده از رسانه‌های سپهر عمومی یعنی شبکه‌های انسانی و نشریات، رسانه‌هایی که تحت نظارت قدرت دولت نباشند و در آن‌ها امکان تبادل آراء وجود دارد رسیدن به این الگوی هنجاری را ممکن می‌کند. به این ترتیب، هابرماس با قرار دادن بحث سپهر عمومی و نظریه کنش تفاهمی در یک پروژه واحد توانسته است به نظریه دموکراسی مشارکتی نزدیک شود و مبنایی نظری را برای نظریه دموکراسی گفت‌وگویی فراهم آورد

چنان‌که شرح رفت، برای هر یک از جامعه‌شناسانی که به نظریه پردازی پیرامون شهروندی پرداخته‌اند تصویری خاص از شهروندی خوب یا فعال مطرح بوده است که به طور مشروح یا ضمنی از هنجارهای آن سخن گفته‌اند. در ساخت مدل ترکیبی هنجارهای شهروندی در این مقاله هنجارهای متفاوت، که هر کدام از یک وجه ضرورت‌های نقش شهروندی را پوشش می‌دهند، از نظریه‌های آن‌ها استخراج شده است که به آن اشاره خواهد شد، اما پیش از آن به مرور پژوهش‌های تجربی متأخر در این زمینه پرداخته می‌شود.

طراحان کنوانسیون در این ماده، حق یکسان در انعقاد عقد ازدواج، انتخاب همسر، انحلال نکاح، اعم از طلاق یا فسخ را برای زن و مرد مقرر داشته‌اند. آنچه مسلم است اسلام‌در زمانی که حتی بشر به این مقوله‌ها نمی‌اندیشید، تساوی مزبور را پذیرفت و اصل حقتاهل را برای مرد و زن قبول نمود، و رضایت طرفین را دو رکن اصلی برای ازدواج بیان کرد. چنانچه رسول اکرم (ص) یگانه دخترش را در انتخاب همسر آزاد گذاشت و در خصوص ازدواجوی با علی (ع) از آن حضرت نظر خواست.. (هزار جریبی و امانیان، ۱۳۹۰: ۱۴).

نتیجه گیری

هر نظریه شهروندی نوعی توازن حقوق، تعهدات و مشارکت را شامل می‌شود که می‌تواند به عنوان روش تفسیری مقررات یا صورت بندی مواد پراکنده ی قانونی در یک چشم انداز منظم و مشخص کردن وزن هر ماده در یک صورت بندی کلان مرتبط با شهروندی مورد استفاده قرار گیرد. هم چنین عناصر محتوایی، سازوکارهای شکلی، آئین‌ها و ترتیبات و نهایتاً ساختارها و نهادهای حقوقی مندرج در هرم قوانین را به نحوی که بتواند برای تحقق یک نظم شهروندی کاربردپذیر باشد، به طرز مناسبی متوازن نماید. لذا طرح "شهروندی زنانه" در ذیل نظام جامع حقوق شهروندی در ایران تنها با توجه به لایه‌های منابع قانونی (از جمله قانون اساسی، قوانین عادی، اسناد و معاهدات بین‌المللی) و با توجه به پیوستگی و ارتباط مفاهیم حقوق شهروندی و حقوق بشر امکان‌پذیر است. این مباحث پیوند عمیقی با مباحث مربوط به حاکمیت ملت، روابط بین‌الملل و مشارکت سیاسی شهروندان دارد و لزوماً در طرح آن‌ها باید از هرگونه ساده‌انگاری و یا توقف در مرزهای حقوق داخلی خودداری شود. در نهایت قابل ادعاست که افقی گشوده فراروی بسط و نو اندیشی درباره‌ی شهروندی فعال زنان در سپهر قانون اساسی قابل شناسایی است. روزه‌های گشوده‌ی قانون اساسی به سوی معاهدات جهانی حقوق بشر از یک سو و سیاق عبارت‌بندی عام قانون پیشگفته از سوی دیگر (که امکان کاربردپذیری نظریه‌های شهروندی را به عنوان ابزار تفسیری اصول قانون اساسی فراهم می‌نماید) پتانسیل‌های همیشه تازه‌ای هستند تا خواست‌ها، تجربیات زیستی، دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های زنان را به یک زبان حقوقی برگردان کنند و نو به نو امکان مطالبه‌ی تضمینات مربوط به شناسایی، اجرا، احترام و تضمین حق‌ها و آزادی‌های شهروندی برای زنان را طبق قانون اساسی، خواه در ذیل تضمینات عام شهروندی و خواه به عنوان تضمینات خاص شهروندی زنانه فراهم نمایند. با توجه به اینکه

حاکم اسلامی، سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند باید شرایطی را بوجود آورد تا در آن حقوق همه جانبه افراد تأمین شود. اگر موضوع و محمل حق یا تکلیف، امری که زن و مرد در آن مشترک اند، همچون آزادیان‌دیشه و عقیده که هر دو لازمه شأن انسانی است باید حق یا تکلیف به‌طور مساوی به‌زن و مرد تعلق گیرد در غیر این صورت حق یا تکلیف به جنسی تعلق می‌گیرد که محمل و موضوع مورد نظر را دارا باشد.

عموم تلاش‌های حقوق بشری برای بهبود وضع زنان در راستای عدم تبعیض حقوقی آنها با مردان بوده است؛ غافل از اینکه نوعی تبعیض در حقوق زنان و مردان می‌تواند به صورت طبیعی، بنیانی برای ارتقای حقوق زنان باشد. انواع کنوانسیون‌های حقوق بشری و اعلامیه‌ها و میثاق‌ها در مورد رعایت برابر حقوق زنان و مردان تذکرها داده‌اند و دولت‌های عضو این معاهدات، به نوعی خود را مکلف به رعایت تساوی در استخدام، درمان، مرخصی، حقوق و مزایا و مشابه آن کرده‌اند، اما در نظر گرفتن تفاوت‌های طبیعی زن و مرد، حقوقی مضاعف برای زنان را گوشزد می‌کند که عموماً مغفول مانده است. به دلیل حیای زنان، این بخش از حقوق ایشان بیش از پیش در دوران معاصر محتاج حمایت‌های قانونی است. تعقیب این حقوق در حقوق بشر و حقوق شهروندی امکان‌پذیر است. هر چند می‌توان گفت که بر پایه‌ی وضع طبیعی زنان این موقعیت بیشتر در حوزه‌ی حقوق بشر قرار می‌گیرد، اما در زمان اشتغال آنها این نوع حمایت از حقوق زنانه در بخش حقوق شهروندی قرار می‌گیرد تا انتباه خاص حکومت را به دنبال داشته باشد. زنان به دلیل تفاوت فیزیولوژیکی و جسمانی هم‌سطح مردان نیستند بلکه برتری‌ها و کاستی‌هایی دارند؛ لذا استخدام نسخه‌ای خاص به نام حقوق متشابه و حتی متساوی برای هر دو جنس، بالاترین اجحاف و خیانت به زنان است. جدا از رعایت حقوق متفاوت و طبیعی زنان در خانه که در حوزه‌ی خصوصی تعریف می‌شود، آن‌گاه که زن در جامعه قدم می‌گذارد و مسئولیتی اجتماعی به او واگذار می‌شود، کارفرما و کل جامعه باید در نظر داشته باشند که در یک شرایط برابر، بنا نیست زن هم‌دوش و همچون مرد هم‌کار و هم‌سطح خود کار کند. بلکه به اقتضای وضع زنانه‌ی خود او محتاج شرایط مادی و معنوی خاصی است.

طبیعتاً او نیازمند محیط خاص کار با شرایط و فضای استراحت زنانه است. در گام اول ممکن است این نوعی کم‌کاری زنان با حقوق مردان در تضاد باشد. چرا که در شرایط برابر، مردان چنین مشکل روحی و جسمی

ندارند و توان بیشتری بر کار مشابه دارند. اما از منظر حقوق بشری، با در نظر گرفتن وضعیت روحی و جسمی خاص زنان در مقایسه با مردان، این کم‌کاری موقتی اما متناوب، نباید مبنای تفاوت در حقوق و مزایای زن نسبت به مرد همکار و همپایه‌اش قرار گیرد. از منظر حقوق شهروندی جبران کم‌کاری زنان بر عهده‌ی دولت است. به دیگر سخن کار برای زنان باید بر اساس ظرفیت جسمی و روحی آنها باشد. از این رو در شریعت و عرف جوامع قدیم همواره حوزه‌های خاصی همچون خانواده و آموزش و نظایر آن، برای زنان در نظر گرفته می‌شده است.

پیشنهادها

- ۱- تبیین وضمانت اجرای واضح حقوق مادی و معنوی و سیاسی زنان در جامعه با توجه به تفاوت‌های جسمی و روحی زنان در میادین اجتماعی و سیاسی .
- ۲- تبیین منشور شفافیت در ادبیات و نیز ضمانت‌اجرایی لازم در حق برخورداری از تشکله‌ها و اجتماعات و حق آزادی بیان و اندیشه، حق برخورداری از امنیت، مسکن و مالکیت با اعلامیه جهانی حقوق بشر .
- ۳- تبیین شناخت حقوق سیاسی زنان در باب قوانین مربوط به حفظ حقوق شهروندی زن
- ۴- تبیین قوانین وضمانت اجرا در باب مشارکت زنان در عرصه‌ی های سیاسی و اجتماعی با توجه جایگاه آن در جامعه جهانی و استاندارد سازی حقوق زن در سطح بین‌المللی

فهرست منابع

- آرلت، همین، دو آ (۱۳۸۲). آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، ترجمه یوسف مولایی، رشید برناک، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- پدرام، مسعود (۱۳۸۸). سپهر عمومی: روایتی دیگر از سیاست: نظریات آرنست و هابرماس، تهران: انتشارات یادآوران.

پروین، خیر الله و فرج پور اصل مرندی، علی اصغر(۱۳۹۶). ریشه های حقوق شهروندی مذکور در قانون اساسی در شریعت اسلام، مطالعات حقوق بشر اسلامی، شماره ۸.

ساعد وکیل، امیر(۱۳۸۹). قانون اساسی در نظم حقوقی کنونی، تهران: انتشارات مجد.

طباطبانی مؤتمنی، منوچهر(۱۳۸۱). آزادی های عمومی و حقوق بشر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

فالکس، کیت(۱۳۸۸). شهروندی، مترجم: محمد تقی دلفروز، انتشارات کویر.

ویژه، محمدرضا(۱۳۸۳). مفهوم اصل برابری در حقوق عمومی نوین، نشریه حقوق اساسی، سال دوم، شماره ۲.

هاشمی، سیدمحمد(۱۳۸۶). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، تهران، نشر میزان.

هزار جریبی، جعفر؛ لهراسی، سعید(۱۳۹۰). بررسی رابطه سرمایه اجتماعی با میزان هویت جمعی، مجله جامعه شناسی کاربردی، شماره ۲.